اخلاق در حوزه

موانع پنهان قرب حق

شهید آیت‌الله سیدمصطفی خمینی رحمه‌الله‌علیه

از موانع پنهان قرب حق، «غَل» است؛ غل غیر از کینه و حقد است؛ غل یک نوع خودخواهی است و

اگر من برای اثبات شخصیت خود، وقوع حادثه‌ای را که در آن دیگران ضرر می‌بینند، آرزو کنم، مصداق غل است؛[یعنی] توفیق خودم را به‌بهای بی‌توفیقی هم‌کلاسی‌ها و همکارانم بخواهم، [غل] است،

این امر را پوشش‌های بسیار و مصادیق فراوانی است که باید شناخت آنها را از خدا طلب کرد،

تنها، با نور عفو، گذشت و خدمت به دیگران است که می‌توان این مرض را از قلب زدود، چنانچه از عدم اتقان کار افراد، یا از اشتباه آنان خوشحال شوم، غل در قلبم لانه دارد،

صحنه آزمایش، هنگامی است که به‌عللی، کاری یا خدمتی بر عهده دیگری نهاده شده است، اگر من، آرزوی توفیق او را بکنم و او را در این راستا، یاری دهم، پاک نفسم،

ولی اگر شرمساری و ناموفقی او را آرزو کنم و یا از چنین پیش‌آمدی براو ناراحت و اندوهگین نشوم، میکروب غل، در وجودم لانه کرده است؛ در این راستاست که خداوند به ما دستور می‌دهد که با توسل به اسم [ربوبی] او، پیراستن دل را از این مرض طلب کنیم: [ربنا ولاتجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنو]،

بدان ای برادرم، دوست عزیز و بزرگوارم!

پس از فهم آنچه در این سطور آمد و بعد از آنکه به علوم عادی آگاه گردیدی و رسوم ظاهری را برپا داشتی، باید تلاشی بی‌امان را برای رسیدن به برترین مقصد، والاترین هدف، شیرین‌ترین مسلک و دلپذیرترین شیوه پیشه کنی و آن، [جان جهان شدن] است.

رسیدن به این مقام والا و بلند، جز با دور کردن پستی‌ها، تیرگی‌ها و حجاب‌های ماده و مدت و جلب صفات کمال و برتر از راه عمل به دستور شرع انور و حرکت بر مقتضای ایمان و کوشش در اجرای فرامین الهی و احکام عملی، بدنی و قلبی نشاید!!

هرگاه دریافتی، خدا نعمت‌های ظاهری و باطنی گران‌قدری، به تو بخشوده و بهره‌های آشکار و نهان بی-شماری نصیبت فرموده و با ارسال پیام‌آورانی از عالم ملکوت و ابلاغ کتاب‌های آسمانی، وسایل تکامل، ترقی و رسیدن به مقام امن[بقاء بالله] را برایت آماده کرده است و آنچه را برای بهزیستی در دنیا و قوام یافتن زندگی سعادت‌بخش، لازم می‌نمود، به‌طور کامل و بی کم و کاست و حتی از کامل هم بیشتر، برای تو برقرار نمود.

بر توست که او را بر این نعمت سپاس‌گزاری، از غیر او روی گردانده و با تمام هستی محو او گردی؛ به‌گونه-ای که لحظه‌ها، حرکات، ساعات و آنات زندگی‌ات خدانمای شود، با همه اعضاء و در تمام کارها ستایشگر، سپاسگزار، ثناگوی و نغمه‌خوان او باشی و در این بستر، همه حرکت‌های خود را با نظام شریعت حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله همسو و همگون سازی!

شگفتا! آیا وجدانت اجازه می‌دهد، با توان و قدرتی که او ارزانی‌ات داشته، بر خوان گسترده‌اش او را، نافرمانی و سرکشی کنی؟! آیا می‌پسندی توان، اراده و حکمت او را در آنچه ناروا شمرد، به‌کار گیری و بی-حرمتی روا داری؟! پناه می‌بریم به خدای دانای شنوا از شیطان رانده‌شده از درگاه خدا!

پس ای عزیز! به این اصطلاحات خنک و خیال‌هایی که بیشتر آن بیهوده است، بسنده نکن. بایسته است عمر گرانمایه‌ات را در ستایش او به‌کار گیری؛ به‌گونه‌ای که زبان، قلب، کارها و همه احوال تو نمایشگاه حمد او گردد و قلبت سرشار از محبت او، خوشنود به داده‌های او و تسلیم فرمان او و شیفته معروف باشد و بر منکرات کینه ورزد.

جهاد اکبر را پیشه کن تا الگویی حق‌نما گردی و مشمول پاداش شهیدان که در سخنان معصومین علیهم‌السلام آمده است، گردی!!

وقتی چنین شد، و اهل حال گشتی و الهام‌های قلبی به تو روی آورد، بهشتی را که بندگان صالح خدا با کار شایسته و پالایش دل‌های سخت، بدان رسند، به ارث بری.

علامت آن، پیدایی عشق و علاقه به انابه و توبه است؛ چه پدیدار شدن پشیمانی و تضرع درانسان، اولین گامی است که بنده در ساحت قدس ربوبی می‌گذارد و شیرینی دلپذیر قرب او را، می‌چشد!!

مدیر مدارج علمی حوزه‌های علمیه اعلام کرد

حمایت از پایان‌نامه‌های حوزوی با محوریت علامه بهابادی یزدی رحمة‌الله‌علیه

مدیر مدارج علمی حوزه‌های علمیه، از اختصاص بخشی از پایان‌نامه‌های سطح چهار و سه طلاب به موضوعات پیرامون ابعاد شخصیت علامه بهابادی رحمة‌الله‌علیه خبر داد.

به گزارش خبرگزاری حوزه، حجت‌الاسلام والمسلمین کاظمی مدیر مدارج علمی حوزه‌های علمیه، با حضور در دبیرخانه کنگره علامه بهابادی رحمة‌الله‌علیه در جریان فعالیت‌های این کنگره قرار گرفته و به تبادل نظر با اعضای دبیرخانه در خصوص راه‌های مشارکت طلاب و استفاده از ظرفیت پایان‌نامه‌ها در جهت معرفی و احیای آثار ملاعبدالله بهابادی پرداخت.

حجت‌الاسلام والمسلمین کاظمی خاطرنشان کرد: هرچه زودتر نظام موضوعات پایان‌نامه‌ها از طرف دبیرخانه کنگره جهت تصویب و تدوین فراخوان ارسال گردد تا در سایت معاونت آموزش و کانال‌های دیگر، اطلاع‌رسانی گردد و از طرف حوزه نیز، مشوق‌هایی مانند تسهیل در کار، ارائه منابع و احتمالاً کمک مالی به طلاب متقاضی ارائه گردد.

وی پیشنهاد همکاری دبیرخانه با جشنواره‌های علامه حلی رحمة‌الله‌علیه و مقالات علمی و کتاب سال حوزه و ... را ارائه نمود.

پرس‌و جو

چرا ولایت علی علیه‌السلام تحقّق نپذیرفت؟

حجت‌الاسلام والمسلمین علیرضا سبحانی

گاهی سؤال می‌شود که چگونه می‌توان باور کرد که با وجود تصریح و تأکید پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر جانشینی علی علیه‌السلام در غدیر، صحابه آن‌حضرت، چنین تأکید و تصریح را زیر پا نهادند؟ به‌ویژه آنکه یاران ایشان، همان نیکان صدر اسلام بودند که در راه خدا جهاد و هجرت کردند. از طرف دیگر، فاصله زمانی غدیر تا رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کم بود.

در این مقاله، پاسخ این سؤال با استناد به موارد تاریخی داده شده و به اثبات رسیده است که همه یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در همه موارد، تسلیم فرمان خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نبودند و موارد تخلف آنها، یکی دو تا نبود و نادیده گرفتن غدیر نیز، یکی از این موارد بود.

بررسی زندگی یاران رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشان می‌دهد که با وجود تمجیدی که از اکثر آنها می‌شود، بسیاری از بزرگان آنها، صد در صد تسلیم وحی الهی نبودند و گاهی سلیقه خود را بر وحی الهی مقدم می‌داشتند. آیات قرآنی و همچنین احادیث اسلامی، مخالفت‌های آنان را در مواردی با رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله ضبط کرده و می‌توان همه آنها را در کتاب مرحوم سید شرف‌الدین به‌نام «النص والاجتهاد» خواند؛ ولی ما به برخی از مخالفت‌های آنان اشاره می‌کنیم؛ بالأخص آنچه با دلیل قرآنی همراه است.

۱. مقاومت در برابر داوری‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱. آیه ۶۵، از سوره نساء، حاکی از آن است که گروهی از یاران پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در برابر برخی از داوری‌های ایشان مقاومت کرده و آماده پذیرش آن نبودند؛ لذا قرآن، آنان را تهدید می‌کند که یکی از نشانه‌های ایمان، پذیرش بی‌چون و چرای داوری‌های اوست؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَلا وَرَبِّک لا یُؤمِنُونَ حَتّی یحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً﴾؛ به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود؛ مگر آنکه در اختلافات خود، تو را به داوری بطلبند؛ سپس از داوری تو در دل خود، احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».

اگر واقعاً یاران رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حال حیات او دربست تسلیم او بودند، این تهدید چه معنایی داشت؟

۲. مخالفت در جنگ بدر

در جنگ بدر، درحالی که هنوز آتش جنگ شعلهور بود، اسیران دشمن را به عنوان برده خود گرفتند که با اخذ مبلغی (فدیه) آنها را آزاد سازند، در حالی که اسیرگیری مخصوص زمانی است که آتش جنگ خاموش شود. قرآن در نقد عمل خودسرانه آنان، چنین می فرماید:

﴿لَوْلا کِتابٌ مِنَ اللهِ سَبَقَ لَمَسَّکُمْ فیما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ﴾؛[1] گر فرمان پیشین خدا نبود که بدون ابلاغ، هیچ امتی را کیفر نمی‌دهد، به‌خاطر اسیرگیری مجازات بزرگی به شما می‌رسید».

این آیه در مورد بدری‌هاست که گل سرسبد یاران رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند و شهیدان بدر در عالی‌ترین درجه شهدای اسلام هستند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۳. مخالفت در جنگ احد

در سال سوم هجرت، ابوسفیان، با ارتشی مجهز رو به مدینه آورد و در دامنه کوه احد اردو زد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، مجاهدان اسلام را بسیج کرد و رو در روی سپاه دشمن در نقطه‌ای که به آن «جبل عینین» می‌گفتند، پنجاه تیرانداز مستقر کرد و عبدالله‌بن جبیر را فرمانده آنها ساخت و فرمود: اگر دشمن خواست از این راه وارد صحنه نبرد شود، آنها را با تیرباران عقب برانید و هرگز از این نقطه حساس دور نشوید، خواه ما پیروز شویم و خواه مغلوب. با این همه از آنجا که در آغاز جنگ، پیروزی از آن مسلمانان بود، چهل نفر از این تیراندازان با وجود تأکید پیامبر، با خود گفتند: ماندن ما، در این نقطه، فایده‌ای ندارد. فرمانده آنان، هرچه آنان را نصیحت کرد، گوش ندادند و برای گردآوری غنیمت، از آن نقطه فرود آمدند.

در نتیجه، خالدبن ولید، یکی از سرداران سپاه دشمن، وقتی جبل عینین را خالی از تیرانداز دید، فرصت را غنیمت شمرد و با فوج تحت فرماندهی خود، به آن نقطه حمله کرد و پس از کشتن ده نفر باقیمانده، از پشت سر به مسلمانان حمله کرد و پیروزی قبلی به شکست تبدیل شد.[2]

۴. مخالفت با صلح حدیبیه

سال ششم هجرت، پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله، آماده آغاز عمره مفرده، با یاران خود شد و سلاحی، جز سلاح مسافر همراه نداشتند. وقتی به سرزمین حدیبیه رسید که مرز سرزمین حرم است، با مقاومت مشرکان مکه روبه‌رو شد و آنها به هیچ قیمت حاضر نشدند که راه را برای زیارت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یارانش بگشایند. سرانجام به این نتیجه رسیدند که طرفین تصمیم بگیرند که امسال از عمره صرف نظر شود و سال آینده راه برای عمره مسلمانان باز باشد و صلح‌نامه‌ای که دارای بندهای مختلفی بود، میان طرفین به امضاء رسید. آنگاه که صلح‌نامه به امضاء رسید، عمربن خطاب خشم خود را از این قرارداد، ابراز کرد و گفت:«آیا این قرارداد موجب ذلت و خواری ما از نظر دینی نیست؟»[3]

پس از گفت‌وگوهای زیادی، او و هم‌فکرانش ساکت شدند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله راه مدینه را در پیش گرفت و آینده ثابت کرد که پیامبر با عقد قرارداد صلح، منافع بسیار زیادی را کسب کرده است و راه را برای گسترش اسلام گشوده است و لذا دو سال نگذشته بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مکه بازگشت و دژ شرک را فتح کرد و خانه توحید را از لوث وجود بتها پاک ساخت.

۵. مخالفت با اعزام لشکر اسامه به سرزمین روم

در روزهایی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بستر بیماری افتاده بود، مصمم شد که لشکری را برای مقابله با لشکر روم که مرتب مدینه را تهدید می‌کرد، اعزام کند؛ پس از بسیج عمومی، اسامه‌بن زید را فرمانده این سپاه ساخت و به او دستور داد که هرچه زودتر مدینه را ترک کند و به‌قدری در این کار مصمّم بود که در همان بستر بیماری مرتب می‌فرمود: «جهّزوا جیش أُسامة، لعنَ الله مَن تخلّف عنه؛ سپاه اسامه را روانه کنید! خدا لعنت کند، هرکس را که از این سپاه باز بماند».

در این هنگام، یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به دو گروه تقسیم شدند: گروهی اصرار بر رفتن و گروهی دیگر، اصرار بر ماندن داشتند. بهانه گروه دوم این بود که بیماری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شدت پیدا کرده است و ما را یارای مفارقت او نیست. چه بهتر صبر کنیم تا سرانجام کار روشن شود.[4]

شهرستانی جریان را به‌صورت بسیار کوتاه نقل کرده؛ امّا طبری در رویدادهای سال یازدهم هجری، چنین می‌گوید: آنگاه که یاران پیامبر از فرماندهی اسامه‌بن زید، آگاه شدند، او را شایسته این مقام ندانستند و حاضر نشدند، زیر پرچم او به جهاد بروند. وقتی پیامبر از نافرمانی آنان آگاه شد، فرمود: او شایسته چنین فرماندهی است و قبلاً نیز درباره پدر او چنین سخن می‌گفتید؛ درحالی‌که او نیز شایستگی فرماندهی داشت.[5]

۶. مخالفت با نگارش نامه

ابن‌عباس می‌گوید: در روزهای آخر عمر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، بیماری او شدّت گرفت. در این هنگام، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: برای من قلم و دواتی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید. عمربن خطاب که در آن جلسه حاضر بود، گفت: بیماری بر پیامبر فشار آورده و کتاب خدا برای ما کافی است. در این هنگام حاضران در مجلس با هم به مشاجره برخاستند. گروهی اصرار بر آوردن قلم و دوات و گروهی دیگر بر نیاوردن آن داشتند. آنگاه که پیامبر از بگو مگوی دور از ادب یاران خود آگاه شد، فرمود: برخیزید و از اینجا بروید و کشمکش در حضور من شایسته شما نیست. ابن‌عباس می‌گوید: همه مصیبت‌ها در چنین روزی بر سر ما فرود آمد که نگذاشتند، پیامبر نامه تاریخی خود را بنویسد.[6]

* * *

اینها نمونه‌هایی از مخالفت یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با فرمان‌های صریح او بود. بنابراین، هیچ مانعی نبود که با جانشینی امیرمؤمنان علیه‌السلام مخالفت کرده و آن را نادیده بگیرند.

ما به‌خاطر دوری از عصر رسالت، تصوّر می‌کنیم که هاله‌ای از عصمت و پاکی، زندگی یاران رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را فرا گرفته بود و همه آنها همیشه گوش به فرمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده‌اند؛ درحالی‌که یاران پیامبر همان بت‌پرستان دوران جاهلیت بوده‌اند که به شرف اسلام مشرف شده بودند که گروهی، مخلص و فرمانبردار؛ اما گروهی دیگر نافرمان و حساب‌گر و در پی منافع و مصالح خویش بودند و دست کم می‌توانیم بگوییم که همگی عصمت نداشتند.

تصرف در آموزه‌های اسلام

بهترین گواه بر اینکه گروهی از آنان صد در صد تسلیم وحی الهی نبودند؛ بلکه به دنبال مصالح شخصی خویش بودند و اسلام برای آنان تا آنجا اهمیّت داشت که با سلیقه و فکر آنان، سازگار و همراه باشد و در غیر این صورت، از پذیرفتن احکام آن سر برمی‌تافتند، این است که پس از درگذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در شریعت اسلام، دستکاری‌هایی کردند که به عقیده خودشان، جنبه اصلاحی داشت. اینک نمونه‌هایی را یادآور می‌شویم:

۱. تصرف در اذان صبح

مالک در موطأ خود می‌نویسد: وقتی مؤذن آمد تا عمربن خطاب را (در زمان خلافت وی)، برای نماز صبح بیدار کند، با این جمله او را از خواب بیدار کرد:«الصلاةُ خیرٌ من النوم». عمر با شنیدن آن گفت: چه خوب است که این جمله را به اذان بیفزاییم.[7]

زرقانی در شرح موطأ می‌نویسد: عبدالله‌بن عمر از پدرش نقل کرد که او به مؤذن گفت: هرگاه به جمله «حی علی الفلاح» رسیدی، دوبار پشت سر آن بگو:«الصلاة خیر من النوم».[8]

۲. محروم کردن دختر پیامبر علیهاالسلام از میراث

قرآن کریم، در آیات خود، اعلام می‌کند که فرزندان میت اعم از دختر و پسر، از پدران و مادران ارث می‌برند و در آیات دیگر، ارث بردن سلیمان از داود علیه‌السلام را یادآوری می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سلیمانُ داودَ﴾[9]و در آیه دیگر یادآوری می‌کند که زکریا از خدا فرزندی خواست تا از او ارث ببرد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً * یَرِثُنی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً﴾؛[10] خدایا به من فرزندی عنایت فرما تا از من وازخاندان یعقوب ارث ببرد و او را انسانی پسندیده ساز».

این آیات حاکی از آن است که فرزندان پیامبران از آنان ارث می‌بردند. مقصود در این آیات، ارث اصطلاحی است، نه ارث علم و دانش؛ زیرا علم و دانش میراثی نیست، نبوت نیز ارثی نیست. از این گذشته اگر مقصود، ارث بردن نبوّت بود، دعای زکریا لزومی نداشت که عرض کرد: ﴿وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً﴾؛ زیرا پیامبران خدا، اولیای الهی هستند و پاکی جزء ذات آنهاست.

امّا در مقابل این آیات، با خبر واحدی که فقط خود خلیفه نخست، راوی آن بود، دخت گرامی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از ارث او محروم ساختند؛ به استناد اینکه پیامبر فرمود: «نَحْنُ مَعاشِرَ الأَنْبیاءِ لانوَرِّثُ».

اگر به‌راستی پیامبر، گوینده این سخن بود و این، یکی از آموزه‌های شریعت اسلام بود، باید آن را به وارثان خود یعنی دختر و همسرانش نیز بگوید؛ درحالی‌که آنان از این حدیث آگاه نبودند و شگفت اینجاست که دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از ارث محروم شد؛ ولی همسرانش هر کدام مالک حجره‌ای شدند که در آن زندگی می‌کردند!!

آنچه می‌توان گفت، این است که مقصود پیامبر از آن حدیث، بر فرض ثبوت آن است که پیامبران دنیاخواه و دنیاپرست نیستند که برای فرزندانشان

ثروت فراوانی بر جای گذارند؛ امّا اگر گلیمی یا ظروفی و یا لباسی از آنها بر جای بماند؛ قطعاً ملکِ وارثان آنهاست و در این تردیدی نیست.

۳. قطع سهم «ذوی‌القربی»

از نظر قرآن کریم، هنگامی که غنائمی که لشکر اسلام، از طریق جهاد به دست می‌آورد، ۵ به۱ آن، باید به خدا و پیامبر و بستگان پیامبر برسد و باید صرف یتیمان و نیازمندان و درماندگان در راه، از خاندان او شود. چنانکه می فرماید:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْء فَأَنَّ للهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی‌الْقُربی وَالْیَتامی وَالْمَساکِینِ وَابنِ السَّبیلِ؛﴾[11] بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها است».

پس از درگذشت پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله که غنایم به مدینه سرازیر شد، سهم ذی‌القربی را قطع کرده و آنان را محروم ساختند.[12]

۴. قطع سهم «المؤلفة قلوبهم»

از نظر آموزه‌های قرآنی، زکات بین هشت گروه تقسیم می‌شود:

۱. فقیران ۲. بیچارگان، ۳. کارگزاران گرد آوری زکات، ۴. کسانی که با کمک مالی دلجویی می شوند، ۵. بردگان، ۶. بدهکاران، ۷. امور مربوط به نیکوکاری، ۸. در راه ماندگان؛۱۳ولی پس از درگذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سهم گروه چهارم قطع شد؛ به‌بهانه اینکه «فعلاً نیازی به جلب قلوب آنان نداریم؛ چون این در حالی بود که اسلام در حال ضعف بود و دولت اسلامی، به جلب دوستی چنین افرادی نیاز داشت و اکنون که در اوج قدرت است، نیازی به چنین کاری ندارد».

اینها نمونه‌هایی از مخالفت برخی از صحابه با نص صریح فرمان خداست. با توجه به این مخالفت‌ها و بدعت‌ها، نباید، نادیده گرفتن وصیت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را درباره علی علیه‌السلام، امری عجیب و غریب شمرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. انفال، آیه۶۸؛
۲. سیره ابن‌هشام، ج۳، ص ۸۳؛
۳. سیره ابن‌هشام، ج۲، ص۳۱۷؛
۴. ملل و نحل، شهرستانی، ج۱، ص ۲۹ و۳۰؛
۵. تاریخ طبری، ج۲، ص ۲۹؛
۶. صحیح بخاری، باب کتابة العلم، حدیث ۱۱۴؛
۷. موطأ، باب ما جاء من النداء للصلاة، حدیث۶؛
۸. موطأ، شرح زرقانی، ج۱، ص ۱۵۰؛
۹.نمل، آیه ۱۶؛
۱۰.مریم، آیه ۵ و۶؛
۱۱. انفال، ص۴۱؛
۱۲. مسند احمد، ج۱، ص ۳۴۸ و تفسیر قرطبی، ج۸، ص ۱۰؛
۱۳. سوره توبه، آیه.